

## متن پرسش

خداوندا مرا از خطر و ساقط ساختنم از شر شیطان های انسان نما به دور دار اگر که چه در اوج ناپاکی ام و از حریم اولیاء شما رانده شده ام. حسینیه ات در ایران، یا حسین. من هر کجا که باشم حتی در آن طرف دنیا یا در کنار شش ضلعت. انقلاب اسلامی تو کربلا را با تمام رشادت ها و شقایق های پرپر شده اش در هوایم بوی شهادت را تازه ساختی. من ماندم و سال ها فرو ماندگی و خاطره های فروکش، شناور هستم در دریاچه ای که روزی برای خودش رویای هرکس بود و اما از بد این روزگار حال که تبدیل شده به یک باطلاق فروکش، نسیب من شده. آه... گلایه ای ندارم به درگاه خداوند، من یک انسان هستم و فقط ملائک هستند که مقام معلومی دارند. ملامتش برای من سخت است که بگویم چرا؟ حداقل شکر می گویم که خداوند مرا هم لایق دانست و گذاشت از پس این دریاچه ای خشک که در پیش چشمانم تبدیل به یک شیشه شده و روزهایی از خودش را نشانم دهد که او هم زمانی به اقیانوس متصل بوده و کشتی پیامبران بر آن می تاخته تاخته است. شکر. حقیقتا و به راستی خودم هم می دانم که دیگر خسته شده ام. اما خیال یکی و زمان هم یکی، چون درک این دو به اندازه ی مرگ مرا هم آشکار و آگاه می سازد و هم به اندازه ی زندگانی در این دنیای فانی و خاموش، ساکت و شاکر می کند. خداوندا بر این خاکت چه فرشتگانی زیسته اند، حال که من خود را در این غربت کده ی تیره آباد یافته ام، قرآنت را از درون به بر روی آئینه ی شهادت می خوانم. رسم من این بود که همیشه کار را به اینجا بکشانم اما تو از دلم خود را با اشکی مختصر در گلستان شهادت مبرا ساختی از هر... تو با جمهوری اسلامی بر سرم منت گذاشته ای و من چه دارم برای این که تو را شکر گویم. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» صلوات

## متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به هر حال زیباترین حضور، حضوری است که انسان بتواند به بهترین شکل در آنچه هست، خود را بیابد و بنگرد که به گفته جناب مولوی: «درهای گلستان زپی تو گشاده ایم/ در خارزار چند دوی ای برهنه پا.» حقیقتاً آنهایی که متوجه گلستان حضور ذیل انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، آری! جمهوری اسلامی نشده اند؛ پای در خارزار نهاده اند، حال آن خارزار هرکجا که می خواهد باشد چه به نماز ایستاده باشند و چه به شراب نشسته باشند. موفق باشید